

# بررسی نظریه پایان جنگ

دکتر مصطفی زهرانی<sup>(۱)</sup>

## تعریف نظریه پایان جنگ

برخی، پایان جنگ را با صلح برابر می‌دانند، این در حالی است که جنگ در اشکال مختلفی پایان می‌پذیرد. پایان جنگ نشانه توقف آن است، نه حل منازعه. یکی از پذیرفته‌ترین ایده‌های مربوط به پایان جنگ این است که بیشتر جنگها با قرارداد صلح پایان می‌یابند.<sup>(۱)</sup> بنا به گفته میخائیل هندل، پایان جنگ برای صلح شرط لازم است، نه شرط کافی<sup>(۲)</sup> طبق گفته سینگر<sup>(۳)</sup> و اسمال<sup>(۴)</sup> منظور از پایان جنگ پاره‌ای از وقایع حقوقی و نظامی با تأکید بیشتر بر عوامل نظامی است، یعنی مادامی که عملیات نظامی ادامه داشته باشد، جنگ نیز ادامه دارد.<sup>(۵)</sup> محققان دیگری، مانند آلبرت می‌گویند که تجربه ما در امور اجتماعی تصورمان از پایان جنگ را نیز شکل می‌دهد؛ بنابراین، تحولات مربوط به جنگ از جمله توقف موقت و آتش بس همانند کنوانسیونها و ازدواجها از امور عادی و عناصر قابل انتظار روابط اجتماعی است. برخی از این تجربه‌ها با پایان جنگ و برخی دیگر با ادامه آن تناسب دارد. در استراتژی مبتنی بر عقلانیت، بر پایه همین تعریف از پایان جنگ، کشورها اغلب، نیروی نظامی را بدین دلیل به کار می‌برند که فکر می‌کنند اقدامات دیپلماتیک و سیاسی برای رسیدن به مقاصد و اهداف کارساز نیست. مفروض چنین استراتژی‌ای این است که هدف، پیروزی و رسیدن به چیزی است، و نه صرفاً

صلح. این چیز معمولاً به شکل سیاسی بیان می‌شود.<sup>(۶)</sup> به گفته الکساندر جرج، برقراری صلح هنگامی که یکی از دو طرف کاملاً شکست خورده باشد، بسیار ساده‌تر از زمانی است که جنگ به بن‌بست نظامی کشیده شود. وقتی جنگ به بن‌بست نظامی برسد، معمولاً، تنها از طریق مذاکره حل و فصل می‌شود. اگر جنگ به مذاکره کشیده شود، شاید دو طرف بدون توافق در مورد موضوعات مورد اختلاف، برای پایان خصومت مسلحانه به توافق برسند. همچنین، ممکن است دو طرف جنگ حل مسائل مورد اختلاف را به تأخیر بیندازند یا از طریق کمیسیون بین‌المللی موردی<sup>(۷)</sup>، اقدام کنند. اجرای موافقتنامه صلح نیز معمولاً، ابهام دارد؛ زیرا، امکان تفسیرهای مختلف را پدید می‌آورد.<sup>(۸)</sup>

در این مورد، کلمن فیلیپسون<sup>(۹)</sup> در سال ۱۹۱۶ چهار نوع پایان جنگ را نام برده است: نخست، صرفاً با پایان مخاصمات؛ دوم، از طریق فتح یا انضمام؛ سوم، از طریق قرارداد، وی نوع چهارمی را هم نام می‌برد؛ و آن زمانی است که یکی از دو طرف به صورت یکجانبه جنگ را پایان دهد. از نظر وی، پایان جنگ بدین صورت بسیار نادر است؛ از این رو، جنگ داخلی تنها موردی است که وی نام می‌برد. جولیس استون<sup>(۱۰)</sup> از محققان اخیر نیز، افزون بر انواع ذکر شده، نوع پنجمی از پایان جنگ را عنوان می‌کند. این نوع از پایان جنگ Armistice یا Truce

(2) Singer  
(3) Small

(4) Ad-hoc  
(5) Philipson

(6) Julis Ston

(۱) مدیرکل دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه

## کوئینسی رایت چهار نوع پایان جنگ را

تعریف می کند:

(۱) آتش بس یا توقف برخورد مسلحانه،

(۲) ترک مخاصمه،

(۳) تسلیم یا کاپیتولاسیون و

(۴) تسلیم بدون قید و شرط یا پیروزی کامل

است که بدون هیچ گونه قراردادی راه را برای صلح هموار می کند. Armistice از برخی نظرها به عنوان جایگزین قراردادهای قدیم به کار می رود. به گفته سوکولو<sup>(۱)</sup>، در حقوق بین الملل معاصر، Truce، نه تنها قطع عملیات نظامی، بلکه خاتمه جنگ را نیز باعث می شود.<sup>۲</sup> به اعتقاد هرمن خان، جنگ به اشکال آتش بس، Truce و آتش بس مشروط پایان می گیرد.<sup>۳</sup>

کوئینسی رایت نیز چهار نوع پایان جنگ را تعریف می کند: (۱) آتش بس یا توقف برخورد مسلحانه، (۲) ترک مخاصمه، (۳) تسلیم یا کاپیتولاسیون و (۴) تسلیم بدون قید و شرط یا پیروزی کامل. طبقه بندی دیگری هم وجود دارد که نه بر اساس اقدام برای پایان جنگ، بلکه بر اساس اقدام جمعی یکطرف و پذیرش منفعلانه طرف مقابل صورت می گیرد. این نوع را پایان جنگ از طریق اقدام مشترک می نامند. در نتیجه چنین اقدام مشترکی، جنگ با این روشها پایان می گیرد:

(۱) قرارداد صلح، (۲) ختم مخاصمه آتش، توقف موقت دو جانبه خصومت و (۳) اعلامیه مشترک، موافقتنامه شفاهی.

همچنین، جنگ می تواند به دنبال اقدام یکجانبه و پذیرش منفعلانه طرف مقابل تمام شود. نتیجه چنین اقدامی نیز به صورتهای مختلف امکان پذیر است:

(۱) اعلان یکجانبه، (۲) تسلیم کامل یابی قید و شرط، (۳) عقب نشینی، (۴) فتح به صورت تدریجی، (۵) فروپاشی حکومت،

(۶) اخراج یا قلع و قمع و (۷) آمیزه ای از اشکال ذکر شده.<sup>۴</sup> با این حال، پایان موقتی جنگ به هیچ عنوان به مثابه پذیرش صلح نیست. از دید سبیری، چون در پایان موقت، اهداف سیاسی جنگ حل و فصل نمی شود، مصالحه مبتنی بر نفع مشترک پذیرفته شده نیز عملی نیست.

سبیری می گوید پایان موقتی جنگ ممکن است اهداف گوناگونی داشته باشد: نخست، رهبران با توقف جنگ به دنبال انسداد وضع موجود باشند. دوم، بخواهند موضوعات اساسی را حل و فصل کنند. سوم، یک یا هر دو طرف توقف را به عنوان یک تنفس به منظور آغاز عملیات بعدی بدانند. چهارم، به عنوان فرصتی برای ادامه همان اهداف از طریق عملیات پنهانی یا خرابکارانه باشد.<sup>۵</sup> ترک مخاصمه عبارت از پایان دادن به خصومت بر سر منطقه ای بزرگ تر و پایان جنگ برای مدتی طولانی یا برای همیشه. کاپیتولاسیون نیز به قرارداد نظامی یکطرفه ای اطلاق می شود که طرف بازنده از کنترل بر یک منطقه صرف نظر کند و بالاخره، تسلیم بدون قید و شرط زمانی است که یکطرف به طور کامل شکست خورده و طرف پیروز بتواند صلح را بر اساس خواسته و شرایط خویش تحمیل کند.<sup>۶</sup>

چگونگی پایان جنگ به نوع جنگ نیز مربوط می شود. کارول برنيس، جنگ را بر اساس منطقه جغرافیایی، موقعیت عملیاتی، روز شمار، حجم و میزان

(1) V.A.Sokolo

**چنانچه جنگ، هم محدود و هم برابر باشد،  
حل آن مشکل می شود،  
اما اگر جنگ محدود، اما خواسته‌های دو طرف  
نابرابر باشد،  
مشکل راحت تر حل می شود؛  
زیرا، آنچه در نزد یکطرف محدود است،  
طرف مقابل آن را نامحدود می داند**

می‌جنگند برابری نسبی ندارد. چنانچه جنگ، هم محدود و هم برابر باشد، حل آن مشکل می‌شود، اما اگر جنگ محدود، اما خواسته‌های دو طرف نابرابر باشد، مشکل راحت تر حل می‌شود؛ زیرا، آنچه در نزد یکطرف محدود است، طرف مقابل آن را نامحدود می‌داند. در جنگ‌های محدود و برابر، دو طرف در انتخاب هدف انعطاف بیشتری به خرج می‌دهند؛ از این رو، امر مصالحه راحت تر می‌شود. با این حال، ممکن است جنگ با شدت کم طی زمان تشدید شود. تشدید جنگ هم از نظر انتخاب اهداف و هم از نظر ارزشی است که به آن داده می‌شود.

به همین ترتیب، به میزان تشدید جنگ، ابزار و جنگ افزار نیز گسترش پیدا می‌کند. جنگ بین کشورهای کوچک و کشورهای بزرگ در این طبقه بندی قرار می‌گیرد؛ برای نمونه، جنگ‌های ضد استعماری و خرابکارانه، که طرف ضعیف تر برای استقلال و موجودیت خود می‌جنگد، این چنین است. در چنین مواردی، رهبری کشوری که از نظر نظامی ضعیف تر است، می‌تواند از مردم خود بخواهد تا همه چیزشان را به صحنه نبرد وارد کنند؛ بنابراین، در چنین حالتی، کشور کوچک تر امکان جنگ فرسایشی را پیدا می‌کند. کشور کوچک تر با تحمیل جنگ فرسایشی می‌کوشد تا مردم و نخبگان کشور مقابل را تحت تأثیر قرار دهد. هدف از این کار آن است که به طرف مقابل تفهیم کند که ادامه جنگ بهای زیادی دارد. همچنین، در مواردی، کشور بزرگ تر آسیب پذیری‌های دیگری هم دارد. نخست، تعهداتی غیر از جنگ نیز عهده دار است که باید به آنها توجه داشته باشد. دوم، به رغم داشتن قدرت و سلاح، چنین کشوری نمی‌تواند از هر نوع سلاحی که می‌خواهد بهره‌گیری کند. سوم، کشور بزرگ در صحنه بین المللی نیز باید پاسخگو باشد. جنگ ویتنام و محدودیتهای دولت امریکا بهترین نمونه آن است.

#### **متغیرهای عمومی پایان جنگ**

برای پایان جنگ چند عامل باید بررسی شود. عامل نخست نوع استراتژی است که هر یک از دو طرف اتخاذ

خسارتها و نیز به تناسب تولید ناخالص ملی تقسیم بندی می‌کند. وی تقسیم بندی دیگری را نیز براساس واحدهای درگیر (دولتها، امپراتوری و گروههای خرابکار) ارائه می‌کند. تقسیم بندی دیگر نیز بر اساس اهداف است. از این نظر، وی جنگ را به فتح، استقلال، انقلاب، ضد انقلاب و... و براساس لوازم و وسایل به کار رفته تقسیم می‌کند. از این نظر، جنگ محدود، متعارف یا اتمی می‌شود. به گفته او، محققان شوروی نیز جنگ را بر مبنای نظریه لنین، به عادلانه در برابر غیر عادلانه طبقه بندی می‌کردند.<sup>۱۱</sup> در جنگ کامل، هر طرف به دنبال پیروزی کامل است؛ بنابراین، در چنین جنگی، هدف، تسلیم بدون قید و شرط طرف مقابل است. در این گونه از جنگها، برای پایان دادن به جنگ مذاکره و گفتگو نقش چندانی ندارد. این در حالی است که در جنگ محدود یا جنگ با شدت کم، مذاکره اثر بیشتری دارد. برای نمونه، جنگ جهانی اول در این طبقه بندی قرار می‌گیرد. هر چند این جنگ به صورت جنگ کامل آغاز نشد، اما به تدریج، شدت گرفت و به جنگ ملی تبدیل شد. برعکس، جنگ جهانی دوم از همان آغاز یک جنگ کامل بود.

جنگ‌های محدود انواع متعددی دارد. در برخی از جنگ‌های محدود، اهداف نسبتاً برابری وجود دارد، به گونه‌ای که هر دو طرف جنگ را محدود به حساب می‌آورند، اما در مواردی، اهداف و آنچه برایش

## ترک مخامصه عبارت است از پایان دادن به خصومت بر سر منطقه ای بزرگ تر و پایان جنگ برای مدتی طولانی یا برای همیشه

اهداف خاص خود به جنگ ادامه می دهد.

این نتیجه غیر عقلانی هنگامی بروز می کند که فشارهای ناشی از خسارت، شوک کافی وارد نکرده باشد. در چنین وضعیتی، اگر جامعه و رهبران آن به دلایل غیر عقلانی (مثلاً، ایدئولوژیک یا دینی) نسبت به خسارت بی توجه باشند، جنگ ادامه می یابد. رابرت روتشتاین<sup>(1)</sup> نیز با مطالعه جنگهای بوئر، فرانسه در الجزایر و هندوچین بدین نتیجه رسیده است که سیاست داخلی، به ویژه توده مردم بر حفظ صلح اثر منفی دارد. به گفته او، مردم اساساً، برای حمایت از جنگ تحریک می شوند. به همین دلیل، اجماع و حمایت نخبگان از جنگ خیلی زودتر از آنکه حمایت عمومی از بین رود، محومی شود.

طبق این نظریه، واکنش مردم بیشتر همراهی با سیاستهای حکومت است؛ از این رو، دولتمردان در یک تناقض نمایی قرار دارند. آنها از یکطرف باید توده مردم را برای پیشبرد کامل جنگ تهییج کنند، ضمن آنکه باید نخبگان مخالف با جنگ را نیز از صحنه خارج کنند و از طرف دیگر، چنانچه نخبگان در صدد تحریک مردم باشند، دولتمردان، برای کنترل مردم باید به نخبگان متوسل شوند؛ زیرا، تحریک نارضایتی مردم اراده دولت در جنگ را نیز در هم می شکنند. بر همین اساس، روتشتاین پایان جنگ را در گرو سیاست داخلی می بیند. برعکس نظرهای مزبور، راندل معتقد است مردم

(1) Rothsteine

می کند. برای استراتژی تهاجمی می تواند عامل کاتالیزور در پایان دادن به جنگ شود. در جنگ تحمیلی، کاربرد موشک و نیز استفاده عراق از گسترده عراق از سلاح شیمیایی باعث شد جنگ از بن بست نظامی خارج شود. عملیات سرنوشت ساز عامل دیگری است که در مطالعات عمومی پایان جنگ باید بدان توجه شود. اما تجربه نشان می دهد که کمتر عملیاتی است که با پیروزی کامل قرین باشد. جنگهای معاصر نیز نشان می دهد که اصولاً، پیروزی تعیین کننده امکان پذیر نیست. اهداف جنگ در کشورهای جهان سوم نیز از حالت محدود، یعنی ضربه وارد کردن به ارتش مقابل خارج شده و هدف کامل، یعنی تغییر نظم اجتماعی طرف مقابل را دنبال می کند. جنگ ایران و عراق را در این طبقه بندی قرار می دهند. فناوری و سلاح نیز عامل دیگری است که باید بررسی شود. از این نظر، تنها در صورتی سلاح جدید در پایان دادن به جنگ ایفای نقش می کنند که تکان دهنده باشد، به عبارت دیگر، اثر پیشرفت تکنولوژیک در پایان دادن به جنگ تنها وقتی است که این فناوری پیش از آن وجود نداشته یا اگر وجود داشته، به کار گرفته نشده است. زور و فشار نیز در پایان دادن به جنگ تأثیر دارد. البته، در این مورد، نظر آن است که آنچه اهمیت دارد، چگونگی کاربرد زور است؛ عاملی که می تواند به طور مستقل یا غیر مستقل و میانگیر باشد. برای نمونه، در صورتی که دشمن چندین بار پی در پی شکست خورده باشد یا کشورش اشغال شود، زور نقش مستقیم در پایان جنگ دارد. جامعه داخلی و افکار عمومی نیز در پایان جنگ تأثیر دارد.

هرمن خان در بحث مربوط به جنگ اتمی معتقد است یکی از نتایج غیر عقلانی به کارگیری بمب اتم این است که معمولاً، جامعه برای جنگ فشار وارد می کند. وی با مطالعه جنگهای اتمی چند اصل را پیشنهاد می کند. نخست، جوامع به طور غیر عقلانی خواهان تداوم جنگ هستند؛ دوم، ممکن است دو طرف منازعه به توقف جنگ تمایل داشته باشند، اما ارتباط بین آنها به گونه ای تخریب شود که امکان آن از بین رفته است؛ سوم، احتمال پیروزی آنقدر بالاست یا احتمال شکست آنچنان بعید به نظر می رسد که یکطرف برای رسیدن به

برای صلح فشار می آورند، و نه جنگ. وی چهار عامل را در این زمینه مؤثر می داند. این عوامل عبارت است از: (۱) طولانی شدن جنگ؛ بدین معنا که هر چه جنگ طولانی تر شود، فشارهای ناشی از آن مردم را خسته می کند؛ (۲) بالا بودن تعداد کشته ها و بهای جنگ. یعنی هر چه تعداد کشته ها و مجروحان جنگ بالا رود، روحیه مردم نیز پایین می آید. در نتیجه، حمایت آنها از جنگ کم می شود؛ (۳) حمله واقعی و تهدید شدید، اضطراب عمومی و در نتیجه، کاهش حمایت مردم از سیاستهای جنگی را باعث می شود؛ (۴) جابه جایی در ارزشهای اکثریت یا اقلیتی مؤثر نیز عامل تأثیرگذاری است؛ زیرا، این گروه اکثریت یا اقلیت مؤثر، جنگ را غیر قانونی، غیر اخلاقی یا ناکارآمد می دانند.

نکته این است که هیچ یک از پژوهشگران ذکر شده نسبت به چگونگی اثر گذاری افکار عمومی توضیحی نمی دهند. نکته دیگر آنکه تنها در کشورهای پیشرفته و دموکراسی امکان مخالفت با جنگ به صورت مسالمت آمیز وجود دارد. این زمینه در کشورهای جهان سوم دیده نمی شود؛ بنابراین، مخالفت با جنگ در مواردی به صورت کودتا بروز می کند. موریتانی در صحرای غربی، نیکاراگوئه و بحران اسرائیل پس از حمله سال ۱۹۸۲ به لبنان از آن جمله است.<sup>۱۱</sup>

مشکل بوروکراتیک نیز از جمله عواملی است که ناتوانی تصمیم گیرندگان در پایان جنگ را باعث می شود. در این ارتباط، هالپرین تبیین بوروکراتیک را که پایان جنگ را در پی دارد، مطرح می کند. نکته اصلی این تبیین اختلاف بین ستاد و صحنه یا حتی اختلاف بین سازمانهای نظامی و غیر نظامی است. به گفته هالپرین، در حالی که هدف فرماندهی صحنه، پیروزی نظامی است، ستاد کل، جنگ را در چهارچوب گسترده تر سیاسی - نظامی قرار می دهد. این در حالی است که کارشناسان غیر نظامی به وضعیت داخلی پس از جنگ توجه دارند. این اختلاف منافع باعث می شود تا تصمیم گیری درباره پایان جنگ مشکل شود.<sup>۱۲</sup>

به گفته فاکس، بن بست تصمیم گیری برای پایان جنگ ممکن است به چند دلیل باشد: یکی از اینها، در انتظار بسیج ماندن و امید بستن به فعالیتهای جنگی

است. انتظار نسبت به آثار نوآوری فناوری پیش بینی شده نیز یکی از این عوامل است. همچنین، دو راهی ناشی از رایحه پیروزی و طعم تلخ نتایج ادامه جنگ نیز گمراه کننده است؛ بنابراین، تا زمانی که یکی از این دو غلبه پیدا نکند، جنگ ادامه می یابد. فاکس و کان هر دو شرایط جنگ را مانعی برای پایان جنگ فرض می کنند. در عین حال، در ضمن آنکه فاکس بیشتر بر شرایط جنگ تأکید می کند، خان نتایج ادامه یافتن جنگ در اثر پافشاری رهبران بر اهداف را مهم می داند. به گفته کان، این پافشاری مسئولان باعث می شود تا آنها نتوانند بهای قبلی و نتایج بعدی ادامه جنگ را ارزیابی کنند. در هر دو

## پایان جنگ

### پاره‌ای از اقدامات حقوقی، سیاسی و نظامی

#### است که در نتیجه آن،

#### عملیات مسلحانه بین دو طرف در گیر

#### پایان می یابد

مورد، وقتی رهبران در جنگ غوطه ور شوند، در اندازه گیری واقعی امکان پیروزی ناتوان می شوند. برخی از فرضیه ها، پایان جنگ را بر اساس طول جنگ مطرح می کنند. برای نمونه، کوئینسی رایت از طولانی شدن متوسط جنگ می گوید. به گفته وی جنگ نوعی که در آن دو طرف درگیر حدوداً، توان برابر داشته باشند، احتمالاً، بین چهار تا پنج سال طول می کشد؛ چرا که روحیه ملی دو طرف بعد از این زمان ضعیف می شود.<sup>۱۳</sup> وی این نظریه را بر اساس مطالعه جنگها از سال ۱۴۵۰ تا ۱۹۳۰ به دست آورده است. به گفته او، خلاف جنگهای نوعی برخی از جنگها طولانی تر است. برای نمونه، می توان جنگ سیج (مشابه جنگ



به اعتقاد کلینگریگ، اگر این عوامل به صورت مجموعه لحاظ شود، پایان جنگ نیز قابل پیش بینی است. مهم‌ترین این عوامل عبارت است از: (۱) تناسب نیروهای نظامی با شکست در عملیاتها؛ (۲) شدت درگیری. وقتی این شاخصها، در دو عملیات متوالی روند منفی نشان دهد، معمولاً، پایان جنگ نزدیک است. عامل مهم دیگر افزایش غیرعادی در تعداد اسیران یا زخمیهاست که در مواردی تسلیم شدن کشور شکست خورده را باعث می‌شود.<sup>۱۵</sup>

در برخی از جنگها، همانند جنگ جهانی اول، رهبری و مردم بدین دلیل به جنگ ادامه می‌دهند که به چنان صلحی دست یابند که نتیجه‌اش صلح و آرامشی باشد که پیش از جنگ وجود نداشته است. در چنین مواردی، اهداف جنگ فراتر از آن چیزی خواهد رفت که در آغاز جنگ فرض شده است. برای نمونه، در جنگ جهانی اول، ویلسون نخست وارد جنگ نشد، اما بعدها، با هدف حفظ دموکراسی در دنیا وارد جنگ شد. پیش از این نیز، کشورهای اروپایی بدین نتیجه رسیده بودند که باید جنگ را ادامه دهند و دشمن را به گونه‌ای تنبیه کنند که از این پس، چنین تجاوزی را تکرار نکند. این کار به معنای نفی توازن قوای پیش از سال ۱۹۱۴ و تضعیف کامل دشمن با هدف صلح دائم بود. در توازن قوای کلاسیک اروپا، دشمن امروز متحد فردا بود؛ بنابراین، تضعیف دشمن هدف جنگ نبود، اما در موقعیت جنگ جهانی اول، با ظهور ایدئولوژیها، ناسیونالیسم و نقش افکار عمومی، دشمن به عنوان دشمن ابدی فرض شد، نه متحد آتی. این عوامل روانی اغلب طولانی شدن جنگ و زایل شدن اقدامات برای پایان جنگ را باعث می‌شود.

عامل دیگر ایثار است. ایثار ارزش را ایجاد و در نتیجه، طولانی شدن جنگ می‌شود. هر چه بهای جنگ بالا رود، اهمیت ایثار در جنگ نیز تقویت می‌شود. این عامل دست کم، در آغاز جنگ، تقویت روحیه مسئولان و افکار عمومی در رسیدن به اهداف تعیین شده جنگ را باعث می‌شود. اعتراف نکردن به اشتباه نیز از خروج از جنگ جلوگیری می‌کند؛ پافشاری بر پیروزی یا صلح با عزت که ناشی از انگیزه‌های فردی یا حزبی هم به ادامه جنگ می‌انجامد. در این منظر، انگیزه جنگ هر چه باشد،

چریکی امروزی را نام برد. پایان این نوع جنگها قابل پیش بینی نیست. نقطه پایان هم مهم است. به گفته ج-۱- کالاهان، هیچ جنگی تا نبودی آخرین نیرو ادامه نداشته است. این ایده را کسانی، مانند لوئیس کوزر نیز پذیرفته‌اند. با این حال، برخی دیگر، پایان جنگ را به خسارت عملیاتها و جمعیت نسبت می‌دهند. در این نظریه، خسارت هر عملیات به نسبت نیروی انسانی از دست رفته در جنگ در نظر گرفته شود.

کلینگریگ با استناد به آمار، در درستی فرضیه مزبور شک کرده است. او عوامل دیگر از جمله شاخصهای نظامی را مبنا قرار می‌دهد. وی بر همین پایه

## کشور کوچک تر

### با تحمیل جنگ فرسایشی می‌کوشد

### تا مردم و نخبگان کشور مقابل را

### تحت تأثیر قرار دهد؛

### هدف از این کار آن است که

### به طرف مقابل تفهیم کند که

### ادامه جنگ بهای زیادی برای آن

### در بر خواهد داشت

می‌گوید: بیشتر جنگها در فاصله خیلی کمی پس از جابه جایی اساسی در روند جنگ پایان می‌یابد. به گفته او، در پایان جنگ، چهار شاخص اهمیت می‌یابد. این شاخصها عبارت است از: نسبت کشتگان دو طرف، نسبت دو ارتش و تناسب شکستهای عملیاتی و شدت درگیری. کلینگریگ همچنین، شاخصهای نظامی دیگری را برای چگونگی رسیدن به پایان جنگ ارائه می‌دهد. به گفته او، در بیشتر جنگها، بلافاصله، کمی پس از یک تغییر مهم در روند جنگ، زمینه پایان آن ایجاد می‌شود. شکست در بسیج همه جانبه ملی از جمله این شاخصهاست. آخرین هجوم آلمان در سال ۱۹۱۸ نمونه‌ای از آن است.

**پایان جنگ زمانی روی می دهد که:**  
**نخست، رهبران با توقف جنگ به دنبال انسداد وضع موجود باشند؛**  
**دوم، بخواهند موضوعات اساسی را حل و فصل کنند؛**  
**سوم، یک یا هر دو طرف توقف را به عنوان یک تنفس به منظور**  
**آغاز عملیات بعدی بدانند؛**  
**چهارم، به عنوان فرصتی برای ادامه همان اهداف از طریق**  
**عملیات پنهانی یا خرابکارانه باشند**

عملیات سرنوشت ساز و مؤثر می روند؛ موضوعی که جنگ را تشدید می کند، همان گونه که در جنگ جهانی اول دیده شد.

خوشبینی نسبت به استراتژی خودی و کم بها دادن به اراده طرف مقابل نیز عامل مهمی در نپذیرفتن پایان جنگ است. خوشبینی از عوامل مهم ادامه جنگ است. عوامل زیادی می تواند خوشبینی را باعث شود. در این مورد، حتی نقش فصل نیز مطالعه شده است. برای نمونه، اگر در فصل بهار تصمیم به ادامه جنگ گرفته شود، احتمال خوشبینی زیاد در مورد موفقیت استراتژی خودی بالا می رود.

### **نظریه های پایان جنگ**

#### **کلیات**

به طور کلی، تاکنون، نظریه های جنگ بیشتر به علل وقوع جنگ معطوف بوده است. در زمینه پایان جنگ، دنیس کارول معتقد است از علل خاتمه جنگ می شود، بیش از چهار فرضیه وجود ندارد. این چهار فرضیه عبارت است از: ۱) فرضیه شکست و پیروزی یا برنده و بازنده، ۲) فرضیه محاسبه عقلانی دو طرف، ۳) فرضیه پایان جنگ به عنوان تابعی از قانون تحولات تاریخی و ۴) فرضیه توجه به حوادث گذشته و شرایط موجود به عنوان عوامل تعیین کننده ختم جنگ. در فرضیه اخیر، نقش تصورات نسبت به آینده بسیار اندک می شود.<sup>۱۸</sup> افزون بر این، به طور کلی،

پایان آن با تغییر رهبری به صورت قانونی یا غیر قانونی متصور است. معمولاً، جنگ ساختار درونی قدرت را دگرگون می کند. در جنگ، رهبران نظامی با نزدیکی به بخشهای حکومتی و صنعتی چسبیده به جنگ به مرکز قدرت نزدیک تر می شوند. این تغییر موازنه در مواردی غیر قابل کنترل شدن نفوذ رهبران نظامی را در پی دارد. نظامیان که در بسیاری از بحرانها، برای ورود به جنگ فشار می آورند، در مواردی نیز برای پایان جنگ پیشقدم می شوند؛ بنابراین، نقش نظامیان در پایان جنگ را نمی توان با سادگی کنار گذاشت. ضمناً، نباید نیروهای مسلح را یکپارچه فرض کرد. اختلاف دید در نیروهای نظامی همانند هر سازمان دیگری وجود دارد.<sup>۱۶</sup>

علت دیگر طولانی شدن جنگ، مشروط کردن مذاکره به دستاوردهای درخور توجه در جبهه های جنگ است. امکان دارد نظامیان یا غیر نظامیان این در خواست را مطرح کنند. منطبق غالب در این موارد آن است که موضع نظامی برتر در جنگ، اهرم دیپلماتیک قوی تری برای مذاکره به دست می دهد؛ بنابراین، طرفی که در موقعیت ضعیف قرار دارد، می کوشد تا رسیدن به نقطه قوی تر، جنگ را تا اتمام بخشد تا از این طریق، توازن نظامی را اصلاح کند.<sup>۱۷</sup> منطبق مقابل این است که امکان دارد دو طرف همین استراتژی را اتخاذ کنند. وقتی دو طرف برای پایان دادن به جنگ این رویه را به کار گیرند، هر یک برای دستیابی به قدرت مذاکراتی بالاتر، به دنبال

می شود. بر پایه دو مفهوم اصلی پیروزی و شکست تأسیس شده است. نخستین بار کالاهان در سال ۱۹۴۴ نظریه پیروزی و شکست را عنوان کرد.<sup>(۶)</sup> بر اساس نظریه کالاهان، پانزده برداشت متفاوت از تعریف پیروزی وجود دارد که در چهار گروه قرار می گیرد. دسته نخست برداشتهایی است که پیروزی را موفقیت نظامی محض می بیند. این نوع از پیروزی به سه صورت حاصل می شود: الف) فروپاشی کامل نیروها و صنایع دشمن، ب) تخریب نیروی نظامی طرف مقابل و ج) اخراج انقیدادی نیروهای مخالف. گروه دوم، پیروزی را بر اساس رابطه بین دو طرف درگیر تعریف می کند. این نوع از پیروزی نیز به چند صورت عملی می شود:

الف) تسلیم استراتژیک نیروهای دشمن (کاپیتولاسیون)، ب) تحمیل شرایط دیکته شده آتش بس یا صلح همراه با بخش الف یا بدون آن، ج) دستیابی به موفقیت‌های نظامی فراتر از آنچه دشمن به دست آورده است و د) تحمیل خسارت به دشمن، بیش از خسارتی که به نیروی خودی وارد شده است.

تعریف‌های دسته سوم، پیروزی را بر مبنای اهداف و نتایج جنگ را به این اشکال مطرح می کند: الف) دستیابی به اهداف اولیه جنگ، ب) دستیابی به هر هدف یا اهداف جنگ که در طول درگیری ترسیم شده است، ج) خنثی کردن اهداف اولیه ای که دشمن طراحی کرده است و د) خنثی کردن هرگونه هدف دشمن. پیروزی به عنوان برد و باخت، بدون توجه به اهداف جنگ نیز آخرین دسته بندی است. این نوع پیروزی به اشکال زیر به دست می آید:

الف) دستیابی به دستاوردهای سرزمینی و ب) دستیابی به هرگونه دستاوردی فراتر از آنچه موجود است، بدون توجه به میزان خسارت. از آنجا که در این طبقه بندی، چون نوعی محاسبه سود و زیان وجود دارد، عقلانی به حساب می آید. با این حال، تمامی طرف‌های درگیر محاسبه مزبور را نمی کنند.<sup>۱۹</sup>

در ادبیات مربوط به پایان جنگ سه اثر اساسی که پایه نظریه‌های پایان جنگ هستند، به جای مانده است. این تحقیقات عبارت است از:

۱) تسلیم استراتژیک: سیاست پیروزی و دفاع از سوی ککسکمتی<sup>(۱)</sup>. در این کار، تحقیقاتی ککسکمتی مدل بها و سود را مطرح کرده است.

۲) «هر جنگی باید تمام شود». این کتاب نیز از سوی فرد ایکل<sup>(۲)</sup> نوشته شده است. ایکل به تغییر رهبری و تأثیر آن بر پایان جنگ پرداخته است.

۳) جنگ چگونه تمام می شود؟ این مورد به صورت مجموعه مقالات ویلیام فاکس در فصلنامه آکادمی امریکایی علوم اجتماعی به چاپ رسیده است. آنچه آقای فاکس جمع آوری کرده مشتمل بر دیدگاه‌های گوناگون درباره پایان جنگ است. مطالعه سه اثر مزبور سه نظریه را مطرح می کند. افزون بر این، نظریه پردازان با توجه به پارادایم کیوهین و نظریه‌های روانشناسانه دانشمندانی، همانند پاول واتزلوویک<sup>(۳)</sup>، ریچارد فیش<sup>(۴)</sup> و اچ ویکلند<sup>(۵)</sup> در کتاب منتشر شده در سال ۱۹۷۴، با عنوان حل مسئله، نظریه چهارمی را مطرح می کنند که به نظریه تغییر نظم دوم معروف شده است؛ بنابراین، معروف ترین نظریه‌های جنگ عبارت است از:

۱) برنده و بازنده؛ ۲) تصمیم گیری عقلانی؛ ۳) نظریه تغییر رهبری؛ ۴) نظریه نظم دوم. با توجه به اینکه این چهار نظریه در تحقیق حاضر بحث می شود؛ بنابراین، در این قسمت، چهار نظریه مزبور توضیح داده می شود. با این حال، همان گونه که پیش از این، اشاره شد. در بین فرضیه‌های چهار گانه مزبور، تغییر نظم دوم به عنوان عامل اصلی پایان جنگ، فرضیه اصلی این مقاله است و دیگر فرضیه‌ها به عنوان جانشین یا رقیب مورد آزمون واقع می شود.

#### الف) نظریه پیروزی و شکست یا برنده و بازنده

نظریه پیروزی و شکست که نظریه برد و باخت هم نامیده

(۱) paul kecskemeti (2) Fred Ikle (3) Watzlawick (4) Fish (5) Weakland

(۶) پرسش این است که چرا نظریه‌های پایان جنگ چندان مورد توجه نبوده است. ویلیام فاکس دلایل مختلف را برای بی توجهی نظریه پردازان به پایان جنگ بدین شرح مطرح می کند: نخست، نظریه پردازان روابط بین الملل بیشتر بدین پرسش توجه داشته اند که چرا صلح از میان می رود، و نه اینکه صلح چگونه به دست می آید. دوم، برخی، مانند فوج، جمینی و مک آرتور بیشتر به پیروزی توجه کرده اند و دیگر پیامدهای جنگ را مورد نظر نداشته اند. سوم، در عصر اتمی شدن، کسانی مانند تاماس شلینگ جنگ را به عنوان آتش شکن توصیف کرده اند که تا پیش از پایان، هیچ کنترلی بر آن نیست. چهارم، نگرش بهداشت عمومی است. در این برداشته جنگ به عنوان یک بیماری است که باید برطرف شود. پنجم، نگرش سنتی امریکایی نسبت به جنگ به دنبال تخفیف و خروج از جنگ نبوده است؛ زیرا، در امریکا، این گونه فکر می شود که کواشنگتن برای صلح و امنیت بین المللی به این درگیرها وارد می شده است؛ بنابراین، چندان زمینه ای برای جنگ مطرح نبوده است.



علت دیگر طولانی شدن جنگ، مشروط کردن مذاکره به دستاوردهای در خور توجه در جبهه های جنگ است  
منطق غالب در این موارد آن است که موضع نظامی برتر در جنگ، اهرم دیپلماتیک قوی تری برای مذاکره به دست می دهد؛ بنابراین، طرفی که در موقعیت ضعیف قرار دارد، می کوشد تا رسیدن به نقطه قوی تر، جنگ را تداوم بخشد تا از این طریق، توازن نظامی را اصلاح کند

نظر نرسیده باشد که صلح از تداوم جنگ جذاب تر است، جنگ ادامه می یابد. او معتقد است هر چند در مواردی ممکن است طرف پیروز نخستین قدم را بردارد، با این حال، تصمیم نهایی برای پایان دادن به جنگ را طرف بازنده اتخاذ می کند.<sup>۱۱</sup> هر چند طرف پیروز نیز به اهداف خود رسیده است، اما آماده توقف جنگ است. کارول در بررسی نظریه های تحلیلی جنگ به سه نکته اشاره می کند. نخست، هر چند جنگ را طرف پیروز به جلو می برد، اما همیشه باید به نظر طرف شکست خورده در پایان جنگ توجه کرد. دوم، فشار نظامی عامل بدون چون و چرایی در پایان جنگ است. اگر فشار نظامی نباشد، دیگر عوامل نیز در پایان دادن به جنگ نقش چندانی نخواهد داشت. سوم، هر جنگی باید در ارتباط با دیگر امور جهانی قبل و در حین درگیری در نظر گرفته شود.<sup>۱۲</sup>

از این گذشته، در چهار چوب فرضیه برد و باخت، برخی دیگر از نظریه پردازان، خستگی نظامی راسازوکار اصلی پایان یافتن جنگ می بینند. از این دیدگاه، ضعف طرف بازنده به صورت فزاینده تشدید و باعث می شود تا رهبران در ضمن دریافت اطلاعات جدید نسبت به اقدامات دشمن خویش به تصمیم جدیدی برسند. در چهار چوب این بحث، رهبران کشور شکست خورده در دو صورت به فکر پایان جنگ می افتند. نخست، وقتی در یک عملیات نظامی بسیار مهم، شکست تعیین کننده ای را متحمل می شوند. دوم، زمانی که نیروی نظامی کشور

همچنین، کالاهان بین دو دسته شکست نیز تمایز قائل می شود. به گفته وی، در حالی که در یک شکست مقاومت بیشتر امکان پذیر نیست، در دیگری، اهداف جنگ کسب نمی شود یا اگر بشود، بهای آن بسیار بالاست. کالاهان نظریه خود را بر اساس سه فرضیه<sup>(۱)</sup> و یک مفروض<sup>(۲)</sup> اصلی طرح می کند. فرضیه نخست این است که جنگ را طرف پیروز به پیش می برد و صلح را نیز طرف غالب اعمال می کند؛ بنابراین، در مطالعه صلح، باید نظرهای طرف پیروز مورد توجه قرار گیرد. فرضیه دوم آن است که یک عامل بدون چون و چرا در پایان جنگ فشار نظامی است. عوامل دیگری هم وجود دارد، اما آنچه تعیین کننده است، عنصر نظامی است. سومین فرضیه نیز آن است که نظریه شکست و پیروزی یا برد و باخت بر استراتژی نظامی مبتنی است؛ بنابراین، از دید او، وضعیت نظامی تعیین کننده ترین عامل در پایان و نتیجه جنگ است. طبق این نظریه، یک کشور تا زمانی که توان فیزیکی، روانی یا سیاسی داشته باشد، به جنگ ادامه می دهد، در ضمن، این نظریه بر اساس تعریف کلاوزویتس از استراتژی پایه ریزی شده است. به همین دلیل، بر رو در روی تعیین کننده ای تأکید می کند که رهبری کشور شکست خورده را به پایان دادن به جنگ وامی دارد.<sup>۲۰</sup>

با این حال، نسبت به اینکه کدام یک از دو طرف برای صلح پیشقدم می شوند، نظر واحدی دیده می شود. در این ارتباط، کوزر تأکید می کند تا زمانی که طرف بازنده به این

(1) Hypothesis

(2) Assumption



۱) از دست رفتن توان مادی دشمن، ۲) از دست دادن روحیه و ۳) پذیرش صریح موارد ذکر شده از سوی طرف شکست خورده. این پذیرش شکست، تنها زمانی به ظهور می‌رسد که کشور شکست خورده از مقاصد جنگی خود صرف نظر و این مطلب را اعلان کند.<sup>۳۴</sup> بر همین اساس، کلاوزویتس در هم شکسته شدن لشکر دشمن را تنها بخشی از غایت جنگ می‌داند. این در حالی است که پیش از این، هدف اصلی جنگ فروپاشی ارتش بود. از نظر کلاوزویتس، عملیاتی که منجر شود تا دشمن روحیه کاملاً، جنگیدن را از دست دهد، اهمیت دارد. با وجود این، به گفته او، اندازه گیری پیروزی کار دشواری است. وی می‌گوید:

«اغلب، خسارتهای حین کارزار کشته شدگان و زخمیان را در برمی‌گیرد، تنها پس از درگیری میزان دقیق خسارت روشن می‌شود. معمولاً، این خسارت بیشتر در مورد اسیران و سلاحهای به غنیمت گرفته شده است. در حالی که کشته‌ها و زخمیها در طرف پیروز و شکست خورده کم و بیش برابر است، در مورد اسیران و غنیمتها چنین نیست. به همین دلیل، معمولاً، غنیمتها و اسیران تنها در یکطرف قرار داشته‌یابه‌هرحال، میزان درخور توجهی از آن در یکطرف است؛ بنابراین، همیشه سلاح و اسیر دستاورد واقعی پیروزی محسوب می‌شود. همچنین، اسیران و غنیمتها میزان پیروزی را نشان می‌دهد؛ زیرا، این عوامل شواهد ملموسی برای اندازه‌گیری است. این عوامل در مقایسه با هر عامل دیگری شاخصهای مناسبی برای سنجش روحیه هستند».

فرار نیروهای طرف شکست خورده نیز بیانگر تعیین کننده بودن یک عملیات است. در چنین وضعیتی، اسیران و غنیمتهای نظامی به دست طرف پیروز می‌افتند. به گفته کلاوزویتس:

«به جز غنیمتها، مقیاس دقیقی از شکست روحیه وجود ندارد؛ بنابراین، در خیلی از موارد، تسلیم در جنگ، تنها نشانه اصلی پیروزی است».

با توجه به آنچه گفته شد، در چهارچوب مفهوم مطرح شده از استراتژی، در رسیدن به پایان جنگ پس از یک عملیات تعیین کننده سه پرسش باید پاسخ داده شود. نخست، آیا هیچ یک از دو طرف توان جنگ مجدد

شکست خورده به رخوت و خستگی کامل دچار شده باشد. پرسش این است که چه زمانی و تحت چه شرایطی جنگ به این نقطه می‌رسد و نشانه‌ها و شاخصهای آن کدام است. پاسخ بدین پرسش را می‌توان با مطالعه سیر تکوین مفهوم استراتژی نظامی به دست آورد.

در قرنهای شانزدهم و هفدهم محاصره شهر یا منطقه با هدف تسلیم کردن دشمن متداول ترین شکل نبرد بود. در این جنگ، اشغال آخرین استحکامات پیروزی سیاسی - نظامی قلمداد می‌شد؛ زیرا، این استحکامات اغلب جایی بود که قدرت سیاسی در آنجا استقرار داشت. در نتیجه، پیروزی مهاجم از تسلیم یا تخریب این استحکامات ناشی بود،<sup>۳۵</sup> اما در زمان ناپلئون، ارتش بزرگ مانوری به عنوان رویه پذیرفته شده جنگ شناخته شد. همچنین، وطن پرستی ملی گرایانه، که پیش از آن مطرح نبود، مبنای اساس قرار گرفت؛ بنابراین، از این پس، ارتش ملی به عنوان عنصر جدایی ناپذیر قدرت دولت در داخل و خارج تلقی و نبرد آزمون نهایی دولت و ارتش شناخته شد؛ بنابراین، در دوره جدید، شکست ارتش طرف مقابل هدف اصلی جنگ قرار گرفت.

با تعریف کلاوزویتس از استراتژی، پیروزی و شکست مفهومی جدیدی به خود گرفت. در اوایل قرن نوزدهم، وی در تعریف استراتژی، جنگ را وسیله‌ای در خدمت اهداف سیاسی عنوان کرد. به گفته او، پیروزی کامل سه جز دارد:

دنبال پایان دادن به جنگ می رود یا اهداف جنگ را تغییر می دهد؛

ج) اگر اهداف جنگ تغییر کند، ضمن آنکه اهداف جدید نیز دست یافتنی باشد، جنگ ادامه می یابد؛  
د) اگر اهداف جنگ تغییر کند، اما همچنان، دست یافتنی نباشد، کشور به دنبال پایان جنگ خواهد رفت.

در واقع، نقشه و راهنمای بالا چگونگی تغییر اهداف جنگ از فتح و مقاومت را نشان می دهد. از طرف دیگر، ارزیابی و سنجش بهای لازم برای رسیدن به اهداف جنگ پیچیده و مشکل است. از این رو چارت مطرح شده، این مشکلات سنجشی را گوشزد می کند. در واقع،

**رابرت روتشتاین با مطالعه جنگهای بوئر،  
فرانسه در الجزایر و هندوچین بدین نتیجه  
رسیده است که سیاست داخلی،  
به ویژه توده مردم بر حفظ صلح اثر منفی دارد؛  
به گفته او، مردم اساساً، برای حمایت از  
جنگ تحریک می شوند؛  
به همین دلیل، اجماع و حمایت نخبگان  
از جنگ خیلی زودتر از آنکه حمایت عمومی  
از بین رود، محو می شود**

مشکل مورد بحث از تغییر اهداف در جنگ ناشی است.<sup>۲۵</sup> مدل برنده و بازنده که در قسمت بعد توضیح داده می شود، نقاط قوت و محدودیتهای این نظریه را آشکارتر می کند.

**ب) نظریه دستاورد-هزینه<sup>(۱)</sup>**  
طبق این نظریه، جنگ نوعی معامله و چانه زنی<sup>(۲)</sup> است. چانه زنی ای که بر اساس محاسبه عقلانی فراهم می شود، درازاء بهای کار انجام می گیرد.<sup>۲۶</sup> بر اساس این نظریه، جنگ هنگامی پایان می یابد که رهبری کشور در حال جنگ، طبق محاسبات عقلانی بهای جنگ در مقایسه با دستاوردهای آن تصمیم می گیرد که به جنگ

را دارد؟ دوم، توان تنها علت آغاز مجدد جنگ نیست، بلکه اراده نیز لازم است؛ بنابراین، پرسش دوم این می شود که آیا کشور یا کشورهای درگیر اراده لازم برای جنگ مجدد دارند؟ سوم، اهداف سیاسی مهمی که در این درگیری نهفته است، چیست؟ به طور طبیعی، پاسخ موارد اول و دوم روشن است. اگر در هر دو مورد پاسخ منفی باشد، طرف بازنده شکست را می پذیرد. در واقع، موارد شکست خورده تا زمانی که کاملاً، توان خود را از دست نداده باشد، به جنگ ادامه می دهد. معمولاً، اگر طرف اول و دوم محقق نشود و صرفاً، بخشی از توان نظامی طرف شکست خورده منهدم شود، برای ارزیابی و پیش بینی امکان پایان جنگ ناگزیر باید به انگیزه های سیاسی نبرد توجه کرد. چنین وضعیتی حالات مختلف دارد که در اینجا، به شرح آن می پردازیم.

- اگر نبرد از نظر سیاسی مهم باشد، جنگ ادامه می یابد،  
- اگر نبرد از نظر سیاسی مهم باشد و اهداف جنگ نیز با پایان یافتن جنگ حاصل شود، کشور درگیر به مصالحه متمایل می شود؛

- اگر نبرد از نظر سیاسی مهم باشد، اما اهداف جنگ حاصل نشود، آن کشور چندین انتخاب خواهد داشت:  
الف) اگر اهداف جنگ هنوز هم دست یافتنی باشد، جنگ ادامه می یابد،

ب) اگر اهداف جنگ دیگر دست یافتنی نباشد، کشور به

(1) Cost - Benefit  
(2) Bargaining



(۲) معمولاً، بازنده پیش از اینکه به طور کامل توان خویش را از دست دهد، تصمیم به پایان دادن به جنگ می‌گیرد، (۳) نتیجه نهایی جنگ چگونگی خاتمه یافتن آن را تعیین نمی‌کند، (۴) افزایش کشته‌ها و زخمیان و مخارج مالی اثر کمی بر اهداف جنگ دارد، (۵) تصمیم مبتنی بر سود و زیان رویه‌ای عمومی در تبیین پایان جنگ است<sup>(۳)</sup> و (۶) نظریه انتخاب عقلانی تبیین کننده اقدامات است، نه نتیجه عمل.

این نظریه معمولی‌ترین روش برای توصیف پایان جنگ است. مبنای اصلی این نظریه نیز رابطه بین هدف و وسیله است. همچنین، بر مبنای این نظریه، رهبری جنگ پس از دریافت اطلاعات جدید، اهداف جنگ را بازنگری و ارزیابی می‌کند. این اقدام عقلانی معمولاً، پس از شکستی سهمگین و توجه رهبران به قدرت و توان نظامی خود و دشمن صورت می‌گیرد.

خلاف رویکرد شکست-پیروزی، که عقلانیت رهبران را به طور ضمنی مبنای قرار می‌دهد، رهیافت مبتنی بر بها و سود نسبت به عقلانیت رهبران تصریح دارد. در این زمینه، میخائیل هندل برداشت دو طرف از قدرت نسبی را عامل ادامه یا پایان جنگ می‌داند. وی با مطالعه طیفی از افزایش شدید قدرت تا کاهش شدید قدرت بدین نتیجه می‌رسد که تصمیم به پایان جنگ بر عناصر متعدد عقلانی مشتمل است.<sup>۳۰</sup>

به طور خلاصه، از نظر هندل، رهیافت عقلانی عبارت انداز:

- (۱) یک یا هر دو طرف به عنوان (دولت) بازیگر منحصر به فرد هستند،
- (۲) یک یا هر دو طرف ارزش اهداف و آنچه را که برایش می‌جنگند، می‌دانند. همچنین، هر یک نسبت به ارزش هدف طرف مقابل آگاهی دارد،
- (۳) آنها تمامی اطلاعات لازم را برای ارزیابی قدرت خویش و قدرت دشمن دارند و بر این اساس هر دو طرف می‌توانند نسبت به قدرت نسبی کنونی و آتی و تأثیر آن بر جنگ محاسبات لازم را انجام دهند و

پایان دهد. منافع نیز همان ارزشهای سیاسی است که کشورها برای آن وارد جنگ می‌شوند. بهای جنگ نیز چیزی است که در میدان نبرد پدید می‌آید. در مجموع، تعامل ارزشهای سیاسی، هزینه، ریسک و انتظارات عواملی است که بر تصمیم گیرنده اثر می‌گذارد. همچنین، مفروض این است که همان طور که آغازگر جنگ یک کشور است، در پایان دادن به جنگ نیز یکطرف اقدام می‌کند.<sup>۳۷</sup> در اینجا، این ایده عقلانی مستتر است که وقتی بهای جنگ از سود آن بیشتر می‌شود، جنگ باید متوقف شود.

فرانسیس بیر<sup>(۱)</sup> و تاماس مایر<sup>(۲)</sup> می‌گویند قضیه اصلی

**کوزر تأکید می‌کند تا زمانی که طرف بازنده به این نظر نرسیده باشد که صلح از تداوم جنگ جذاب تر است، جنگ ادامه می‌یابد؛ او معتقد است هر چند در مواردی ممکن است طرف پیروز نخستین قدم را بردارد، با این حال، تصمیم نهایی برای پایان دادن به جنگ را طرف بازنده اتخاذ می‌کند**

در نظریه انتخاب عقلانی این است که وقتی یک یا چند کشور درگیر به این نتیجه می‌رسند که مصالحه، دستاورد بیشتری برای آنها داشته است یا ضرر و زیان آنها را کاهش می‌دهد، جنگ پایان می‌یابد.<sup>۳۸</sup> در ضمن، از آنجا که پایه رفتار کشورهای درگیر در جنگ عقلانیت است، خواستهای جنگی آنها نیز به تبع تغییر وضعیت تحول می‌یابد. این تغییر اهداف و خواستهای جنگی ممکن است به حدی باشد که شرایط نهایی که به پایان جنگ منجر می‌شود، با خواستهای اولیه طرفهای درگیر تفاوت کلی پیدا کند.<sup>۳۹</sup>

مفروضهای نظریه دستاورد-هزینه عبارت انداز:

- (۱) الزاماً همه جنگها بازنده ندارد،

(1) Francis Beer  
(2) Thomas Mayer

(۳) ریچارد رو سول، لینبرگ، جرویس، وواسک و گیلیبن این روش را تأیید می‌کنند.

## دنیس کارول معتقد است برای خاتمه جنگ

چهار نظریه وجود دارد که عبارتند از:

(۱) فرضیه شکست و پیروزی یا برنده و بازنده،

(۲) فرضیه محاسبه عقلانی دوطرف،

(۳) فرضیه پایان جنگ به عنوان تابعی از قانون تحولات تاریخی و

(۴) فرضیه توجه به حوادث گذشته و شرایط موجود به عنوان

عوامل تعیین کننده ختم جنگ

نتواند بر مبنای اهداف جنگی خود برنامه ریزی کند، تبیین مبتنی بر سود و زیان کارآیی خود را از دست می دهد. مشکل دیگر این نظریه آن است که معمولاً، رهبران بیشتر به هدف توجه می کنند و نسبت به هزینه وصول بدان کمتر دقت دارند. هزینه نادیده گرفته شده به ادامه جنگ به انتقام گیری می انجامد. همچنین، در صورتی که اهداف راهنمای عمل قرار گیرد و بهای کار نادیده گرفته شود، اولویتها فقط و فقط با هدف پیروزی تعیین می شود. چنین اهدافی برای داشتن حمایت عمومی و مشارکت در جنگ است. ضمناً، یکی از دلایل ضعف نظریه دستاورد-هزینه از فرایند تصمیم گیری یا محتوای تصمیم ناشی است. مطالعه جنگهای ژاپن، بوئر و بریتانیا این نکته تأیید می کند که این نظریه در توصیف تصمیم گیری طرف بازنده در پایان دادن به جنگ کارآمد نیست. همچنین، این نظریه تصمیم گیریهای ویژه را توصیف و پیش بینی نمی کند. علت این امر ضعف مفروضهای آن است.<sup>۳۳</sup>

برای نمونه، سه جنگ ژاپن، بوئر و بریتانیا نشان می دهد که دولتها یگانه بازیگر تعیین منافع ملی نیستند. علت دیگر ضعف نظریه بها و سود این است که اگر فرض را بر محاسبه گر بودن دولتها قرار دهیم، هیچ قرینه ای به دست نمی آوریم که نشان دهد این محاسبه دقیق مبنای تصمیم گیری رسیدن به صلح باشد.

(۴) یک یا هر دو طرف بتوانند بهای تمامی اقدامات خود را محاسبه کند.

آچن و اسنایدل نیز ضمن پذیرش نظریه انتخاب عقلانی معتقدند پرسنل، الگوی تصمیم گیری و سیاست داخلی اثری در تصمیم گیری پایان جنگ ندارد. از دید ایشان، در صورتی که رهبری در چند مورد، غیر عقلانی عمل کرده باشد، نمی توان گفت که آن دولت یا رهبری آن غیر عقلانی عمل می کند. از دید پژوهشگران مزبور، نمونه های زیادی باید مورد آزمون قرار گیرد تا پایه های یک نظریه استقرایی قوی سست شود. تحلیل موارد تطبیقی عامل عدم تأیید نظریه انتخاب عقلانی نیست. با این حال، به گفته هندل یک مدل عقلانی کامل وجود ندارد، زیرا:

- دولت نمی تواند بازیگر منحصر به فرد باشد،  
- هیچ یک از دو طرف آگاهی کامل ندارد،  
- اغلب، اطلاع کامل در مورد ارزشها، اهداف و قدرت دشمن غیر قابل دسترس است،  
- ارزشهای انسانی، مانند آزادی و شرافت از نظر عقلانی غیر قابل محاسبه است و  
- مقایسه سود و زیان غیر ملی است. علت آن است که اهداف و ارزشهای نظامی، سیاسی و ایدئولوژیک هر طرف باهمان روشی صورت می گیرد که بهای اقتصادی و انسانی جنگ انجام می شود.<sup>۳۴</sup>  
اگر بازنده در پایان دادن به جنگ نقش داشته باشد و



منجر می شود؛

(۵) اگر تصمیم به پایان دادن به جنگ از محاسبه عقلانی یک کشور ناشی باشد، خروج از جنگ نیز نباید از ورود به آن مشکل تر باشد.<sup>۳۳</sup>

ایکله بر مشکل سیاسی داخلی ناشی از پایان جنگ برای جناح حاکم را تأکید می کند. به گفته وی، جنگ اهرم و ابزار و عامل بقای یک جناح می شود. همچنین، از آنجا که صلح بهائی سنگین دارد، عامل انشقاق جدی و کشمکش شدید داخلی می شود. بر همین مبنا، هر چند جلوگیری از ضرر خواست طبیعی است، اما برای کسانی که خود را در جنگ طولانی ناموفقی درگیر کرده اند، تصمیم برای پایان دادن بدان امر دشواری است. در چنین موقعیتی، دو جناح بازها<sup>(۱)</sup> یا جنگ طلبان و کبوترها<sup>(۲)</sup> یعنی جناح طرفدار صلح در درون حکومت رو در روی هم قرار می گیرند. خلاف دسته کبوترها، گروه نخست پذیرش شکست نسبی را نه تنها عامل به خطر افتادن از خارج، بلکه دلیل از دست رفتن ارزشها می بینند. ایکله معتقد است که این ارزشها به علت نزاع فزاینده داخلی نابود می شود.<sup>۳۴</sup> در نظریه تغییر رهبری سیاسی با بازها و کبوترها، در نهایت کبوترها به پیروزی می رسند و تسلط می یابند و مصالحه لازم برای پایان جنگ را می پذیرند. با این همه، تبیین این فرضیه ساده نیست؛ زیرا، تشخیص و تمایز جنگ طلب از صلح طلب مشکل است؛ از این رو، اغلب، تصمیم گیری داخلی به جعبه سیاه تشبیه می شود. خیلی می کوشند تفاوت افراد را از نظر آموزش و مسئولیت سازمانی مشخص کنند. برای نمونه، گفته می شود وجه تمایز نظامی از غیر نظامی این است که رهبران غیر نظامی کمتر جنگ طلب هستند یا اینکه گفته می شود که رهبران نظامی به پیروزی فکر می کنند، در حالی که مسئولان غیر نظامی به وضعیت بعد از جنگ توجه دارند.<sup>۳۵\*</sup> همچنین، تحلیل سیاست داخلی معمولاً بر انتخاب فردی تمرکز دارد؛ از این رو، برای نمونه، در امریکا، تعلیم و تربیت، حزب، سن، ایدئولوژی و ثروت برای طبقه بندی کردن بسیاری از سیاستمداران به کار می رود. رفتار افراد در رأی گیریهای گذشته و فضای سیاسی موجود نیز در این مرزبندی مؤثر است؛ بنابراین،

### ج) نظریه رهبری سیاسی

دو نظریه مطرح شده قبلی در واقع، بر اساس پارادایم یا الگوی کلان واقع گرایی ارائه شده است. واقع گرایی در جنگ، دولت را بازیگر یگانه عقلانی و با هدف حفظ و افزایش قدرت فرض می کند؛ بنابراین، در منطق واقع گرایی، موازنه قدرت نظامی دو طرف درگیر در جنگ عامل مهمی در پایان جنگ به حساب می آید. نظریه سوم پایان جنگ این است که دولتمردانی که اداره کشور را در دست دارند، آنچنان به جنگ آلوده و متعهد شده اند که قدرت محاسبه عقلانی و حتی تغییر ذهنیت خویش را ندارند؛ بنابراین، اگر افرادی که کمتر درگیر جنگ هستند، جای آنها را بگیرند، مسئله تغییر می کند. فرد ایکله<sup>(۱)</sup> که این رهیافت را مطرح، بحث خویش را با انتقاد به روش عقلانی آغاز می کند:

(۱) اگر کشورها این چنین عقلانی و بازیگر یگانه می بودند، هر دو طرف باید زمان آغاز و به همین ترتیب، زمان پایان جنگ را می دیدند؛

(۲) اغلب، پایان جنگ از محاسبه عقلانی فراتر می رود؛

(۳) رهبران حکومتی بیشتر در تبیین بدیل سیاستهای خود ناموفق هستند؛

(۴) پس از نبردهای اولیه، اطلاعات بیشتری از قدرت دشمن در مقایسه با قبل به دست می آید؛ زیرا، در تصمیم گیری عقلانی، اطلاعات جدید به تصمیم جدید

(1) Fred Ikle

(2) Howks

(3) Dows

\* در جنگ ایران و عراق و در مسئله گروگانگیری دیپلماتهای امریکایی در ایران؛ تحلیلگران امریکایی گروههای تندرو و میانه رو را به عنوان عامل تأثیرگذار در تصمیم گیریهای ایران می دیدند.

در برابر کبوترها. به همین دلیل شخص چرچیل و طریقه تصمیم‌گیری وی تعیین‌کننده بود و نه بازها و کبوترها. نقش مقامات فرانسه در جنگ نیز به عنوان گروه کنترل، این فرضیه را قویاً تأیید می‌کند. مورد فرانسه نشان می‌دهد که شخصیت و ملت عامل تعیین‌کننده است. این مدل، جنگ فرانسه در دهه ۴۰ را توصیف می‌کند؛ زیرا، مطمئناً، دلیل پایان جنگ فرانسه این نبود که کبوترها سر کار آمده باشند. همچنین، مورد فرانسه این نظریه را تأیید می‌کند که سیاست‌مداران سنتی معمولاً، امکان اعمال سیاستهای جدید را ندارند. این افراد حتی اگر به اعمال سیاست جدید تمایل داشته باشند، حمایت داخلی به دست نمی‌آورند؛ زیرا، اعتماد عمومی را از دست داده‌اند.

#### د) نظریه تغییر نظم دوم

این نظریه تقابل دو الگوی کلان<sup>(۱)</sup> یعنی الگوی جنگ در برابر الگوی صلح است. در الگوی جنگ، رهبران تا آنجا در جنگ درگیر شده‌اند که تمامی امور را در چهارچوب و منظر نظامی قرار می‌دهند؛ بنابراین، هر راه‌حلی را نیز برای برون‌رفت از مشکلات ارائه دهند، از چهارچوب جنگ خارج نیست، اما در یک نقطه خاص، همین رهبری بدین نتیجه می‌رسد که اصولاً، باید به الگو و منظر غیر از الگوی جنگی توجه کند؛ زیرا، خود الگو به مشکل تبدیل شده است. این انتقال را اصطلاحاً، تغییر نوع دوم یا تغییر نظم دوم می‌نامند. علت این نام‌گذاری نیز آن است که این جا به جایی تغییری معمولی از نوع اول نیست. براساس این نظریه، در نظم اول، رهبران درگیر در جنگ آنچنان بر اهداف جنگی خود پافشاری می‌کنند که فرصت ملاحظه یا قضاوت درباره اطلاعات دریافتی از نوع دیگر را به خود نمی‌دهند. اما در نظم دوم، رهبران متوجه می‌شوند که جنگ ارزش برتر و عزیزتری را به خطر می‌اندازد.<sup>۳۷</sup> در واقع، این دو نظم در واقع دو پارادایم مختلف است.

#### مبانی نظریه نظم دوم

در مطالعه این نظریه، نخست، باید الگوی فراگیر

در شناخت جنگ طلبان در برابر صلح طلبان نیز از همین رویه بهره‌گیری می‌شود.

با این همه نظریه بازها و کبوترها خالی از انتقاد نیست. برای نمونه، سی‌گل می‌گوید فرض اینکه این است که مقامات به دلایل ایدئولوژیکی و فلسفی نسبت به جنگ و صلح موضع‌گیریهای مختلف دارند. همچنین، اینکه فکر می‌کند که مقامات اعتقادات منسجمی دارند. این در حالی است که چهره‌های سیاسی نمی‌توانند رفتار منسجمی از خود بروز دهند؛ زیرا، موضوعاتی که با آن‌رو به‌رو هستند، پیچیده و منافع موجود نیز مختلف است، در ضمن، صرف وجود بازها و کبوترها کفایت نمی‌کند؛ زیرا، هرچند جنگ طلب و صلح طلب وجود دارد، اما افراد منافع دیگری هم دارند که انگیزه رفتار آنها می‌شود. همچنین، آزمون حقیقی این رهیافت به این وابسته است که دسته کبوترها به قدرت رسیده و نفوذ خود را برای تغییر سیاست دولت به کار گرفته باشند.<sup>۳۶</sup>

توصیف تغییر رهبری جنگ طلب و صلح طلب بیشتر به اعمال سیاستها برمی‌گردد تا به فرایند تصمیم‌گیری. به سخن دیگر، نظریه بازها و کبوترها توضیح می‌دهد که چرا رهبران سیاستهای ویژه‌ای را دنبال می‌کنند. در جنگ بوئر، رهبران سیاسی همان رهبران نظامی بودند. در جنگ انگلیس نیز، قدرت و شخصیت بازیگران اصلی تبیین‌کننده بود، نه گروه بازها

(1) Paradigm

(بارادایم) تغییر را شناسایی کرد. تغییر معمولی یا تغییر نظم اول همانند تغییرات درون سیستم است، مانند فشار آوردن به گاز اتومبیل برای افزایش یا کاهش سرعت آن. اما تغییر نوع دوم عوض کردن خود سیستم یا تغییر قسمتهایی از سیستم یا افزایش قسمتهایی به سیستم است. به همین دلیل، تغییر نوع دوم فراتر از تغییر<sup>(۱)</sup> نامیده می شود. از نظر تکنیکی، نظریه تغییر بر دو مفهوم مبتنی است: نظریه گروهی و نظریه انواع منطقی. نظریه گروهی رابطه بین فرد با کل است و نشان می دهد که چگونه تغییرات نظم اول به تغییر پذیری در فرایند تصمیم گیری منجر می شود، ضمن آنکه اثری در نتیجه ندارد. نظریه گروهی بر چهار اصل مبتنی است:

اول، گروه اعضایی را دربرمی گیرد که یک ویژگی مشترک دارند، به گونه ای که به رغم هر گونه تغییر در وضعیت عضو، باز همچنان، به عنوان عضوی از گروه باقی می ماند. برای نمونه، یک کشور به عنوان عضو نظام بین الملل هر تغییری هم که داشته باشد، حتی اگر با کشور دیگری یکی شود، باز هم کشور به حساب می آید. همچنین، در یک ارتش، سربازان اعضای یک گروه هستند و می توان مجموعه هایی از آنان را یکی کرد، اما نتیجه همچنان، سرباز است.

دوم، می توان اعضای گروه را در مدارج مختلف ترکیب کرد که باز هم نتیجه کار ثابت می ماند، مانند جابه جایی در یک ردیف که به هر حال، حاصل جمع آنها یکی خواهد شد. برای نمونه، در جنگ جهانی اول، جوخه های مختلفی به سنگرها اعزام می شدند، بدون آنکه در نتیجه تغییری حاصل شود.

سوم، گروه عضو هویتی دارد، به گونه ای که ترکیب آن با هر عضو دیگری در نهایت عضو می شود. توضیح آنکه یک سرباز عناصر هویتی مشتمل بر ارزشها، سنتها، قواعد و آموزش هایی دارد که او را یک سرباز می کند. نکته این است که تا زمانی که سرباز بر مبنای کتاب و مقررات ارتش حرکت کند، هیچ تفاوتی حاصل نمی شود.

چهارم، در سیستم گروهی، هر عضوی متناظر و مخالف خود را دارد، به گونه ای که حاصل جمع این عضو با

مخالفش صفر می شود که موازنه بین کشورها نمونه ای از آن است. ترکیب مجدد اتحادها نیز تغییر قابل مشاهده ای ایجاد می کند، اما نتیجه، همچنان یک موازنه است. به سخن دیگر، تمایز اصلی سرباز با یک فرد عادی، کتاب سربازی، آموزش و تجربه های اوست.

نظریه انواع منطقی الگویی را برای تغییر ارائه می کند که سیستم یا چهارچوب موجود را به سطح عالی ارتقای دهد. برعکس نظریه گروهی، نظریه انواع منطقی با مفهوم تجمع اشیا آغاز می شود. علت تجمع یا اتحاد نیز وجود مشخصه ویژه ای در بین تمامی عناصر است. هر چند اجزای این مجموعه عضو نامیده می شوند، اما کلیت آن، طبقه است، نه گروه. نکته اصلی آنکه هر چه به کلیت مجموعه مربوط باشد، به مثابه یک فرد از مجموعه نیست. برای نمونه، بشریت طبقه ای از افراد است، اما خود یک فرد نیست. مفروض این نظریه آن است که انواع منطقی سلسله مراتبی دارد، در ضمن، سطوح منطقی یا طبقه به نوع یا طبقه ای دیگر مستلزم جابه جایی، انقطاع یا تغییری است که در نهایت، به خروج از سیستم منجر می شود؛ بنابراین، این نظریه ها دو تغییر را نشان می دهد. تغییر نوع اول، در چهارچوب نظریه گروهی و درون سیستمی و تغییر نوع دوم نوعی انتقال است که قواعد دیگری را برای حل مسئله اعمال می کند. در تغییر نوع دوم، در خود روش حل مسئله مشکل دیده می شود.<sup>(۲)</sup> در واقع، نظم اول روش حل مسئله<sup>(۳)</sup> و نظم دوم بر نظریه انتقادی<sup>(۳)</sup> مبتنی است.

(1) Meta-change  
(3) Critical Theory

(2) Problem solving



## – نظریه تغییر در پایان جنگ

طبق این نظریه، تصمیم گیری برای پایان جنگ مستلزم چهارچوب بندی جدیدی برای حل مسئله است. به گفته پاول واتزلاویک و طرفداران نظریه تغییر، چهارچوب بندی جدید به معنای تغییر آرایش مفهومی یا وضعی یا تغییر دیدگاه نسبت به وضعیت است. نظریه پراسپکت،<sup>(۱)</sup> چهارچوب بندی مجدد را نوعی شفافیت در راهکارها می داند. این شفافیت به شناخت راهکار مسلط می انجامد. چهارچوب بندی مجدد قدمی اساسی در اندیشیدن نسبت به شکست است، در ضمن، این چهارچوب بندی باید با واقعیتهای موجود سازگار باشد. واتزلاویک و دیگر همکاران روانشناس او معتقدند وقتی نظریه تغییر در مورد مسائل انسانی به کار برده می شود، تغییرات نظم دوم لازم است؛ زیرا، راه حل قبلی برای حل مسئله، به یک مشکل تبدیل شده است. واتزلاویک می گوید:

در چهارچوب بندی جدید تغییر دادن چیدمان مفهومی یا احساسی یا دیدگاهها، در رابطه با وضعیت مورد آزمون و قرار دادن آن در چهارچوب دیگری است که حقایق مربوط به همان وضعیت را به صورت برابر یا بهتر در بر داشته باشد و در نتیجه، معنای آن را به طور کامل تغییر دهد؛ بنابراین، آنچه تغییر می کند، معنایی است که به وضعیت، نتیجه و پیامدهای آن داده می شود.

در جنگ، زمانی تغییر نظم دوم مطرح می شود که اصل جنگ مورد سوال قرار گیرد، نه چگونه جنگیدن. طبق این نظریه، قبل از آنکه دولتمردان به فکر پایان جنگ بیفتند، باید برای نگاه به جنگ منطق<sup>(۲)</sup> موجود را اصل مسئله در نظر گرفت. به سخن دیگر، پایان جنگ زمانی مطرح می شود که دولتمردان نسبت به پیامدهای جنگ در آینده و تأثیر آن بر ارزشهای خود و ارزشهای دیگر کشورها بیندیشند. در چنین مواردی، دولتمردان یک ارزش را با ارزش دیگر مقایسه نمی کنند، بلکه متوجه ارزشهای پایه ای تر می شوند و بدین نتیجه می رسند که ادامه وضع موجود ارزش دیگری که برایشان عزیز است، تهدید می کند. در اثر این تحول، رهبران، به طور ناگهانی متوجه نیاز به تغییر می شوند؛ تغییری که تا پیش از چهارچوب بندی جدید مسئله، امکان پذیر نبود. در

نظم جدید، تصمیم گیرندگان ارزشهای دوران جنگ را رها نمی کنند، بلکه بدین نتیجه می رسند که سیاستهای قبلی در حد کافی موسع نبوده است تا از دیگر ارزشها هم پشتیبانی کند. ژاپنیها پیش از جنگ مسئله خود را کشور چین و محدودیت منافع می دیدند و برای رفع مشکل، جنگ را انتخاب کردند، اما در نهایت، بدین نتیجه رسیدند جنگ که قرار بود راه حل کلی برای مشکل بشود، خود به یک مسئله تبدیل شده است. معنای سخن این است که اهداف اولیه جنگ عامل توقف آن نیست، بلکه تهدیدهای آتی علیه ارزشها و منافع حیاتی تر فکر پایان دادن به جنگ را پدید می آورد.

پرسش این است که کدام شرایط باعث می شود تا

## نظریه تغییر نظم دوم در واقع تقابل

### دو الگوی کلان یعنی الگوی جنگ در برابر

### الگوی صلح است؛ در الگوی جنگ،

### رهبران تا آنجا در جنگ درگیر شده اند که

### تمامی امور را در چهارچوب و منظر نظامی

### قرار می دهند؛ بنابراین، هر راه حلی را نیز که

### برای برون رفت از مشکلات ارائه دهند،

### از چهارچوب جنگ خارج نیست

وضع موجود مشکل آتی تلقی شود؟ در اینجا، عامل تعیین کننده وضعیتی است که باعث می شود تا توان دشمن به حدی افزایش یابد که تهدید آینده ارزشها شود. در این نقطه، فرماندهان نظامی برای پرهیز از غارت و خونریزی شدید در آینده وارد عمل می شوند؛ زیرا، طبق منطق کلاوزویتس، در صورتی که شکست در صحنه نبرد رهبری رانگران پیامدهای آتی جنگ کند، پیروزی است.<sup>۳۹</sup> تغییرات سیاسی یکی از شرایط دیگری است که باعث می شود تا دولتمردان به فکر پایان دادن به جنگ بیفتند. رهبری جدید، اگر همانند قبلیها به جنگ آلوده نشده باشد، در چهارچوب بندی و نوع دیگری به جنگ و اطلاعات به دست آمده نگاه می کند. چنین رهبرانی این امکان را دارند

(1) Prospect

(2) Context



تغییر سیاست نیستند، بلکه آنها صرفاً، ساز و کار گروه تصمیم‌گیری را به گونه‌ای تغییر می‌دهند تا رهبر وضعیت را بازنگری کند.

کاتالیزور دوم اطلاعات است. فرضیه نیز این است که تصمیم‌گیرندگان، اطلاعات جدیدی به دست می‌آورند که باعث می‌شود تا مسئله را در نوع جدیدی نگاه کنند. در سایه این نگاه جدید، آنها تصمیم به پایان جنگ می‌گیرند؛ بنابراین، متغیر مستقل اطلاعات جدید و متغیر میانگیر گروه تصمیم‌گیری است که اطلاعات را دریافت و پردازش می‌کند. فرایند نیز این است که تصمیم‌گیرندگان، اطلاعات جدیدی را دریافت می‌کنند که با انتظارات و اعتقادات آنها سازگار نیست و برای آن هیچ طرحی ندارند. اطلاعات جدید نوعی فوریت، از دست دادن کنترل و احساس اینکه چاره‌ای جز اصلاح سیاست و پایان دادن به جنگ نیست، پدید می‌آورد. آنها به منظور رسیدن به بهترین انتخاب، سیاست خویش را تغییر می‌دهند.

سومین کاتالیزور این است که رهبران خود را در وضعیت جدیدی تصور کنند؛ وضعیتی که راه و روش دیگری را طلب می‌کند. فرضیه آن است که وضعیت جدید، خیلی هم با آنچه رهبران فکر می‌کردند مبنی بر اینکه راهی جز پایان دادن به جنگ نیست، متفاوت نیست. در اینجا، متغیر مستقل وضعیت جدید و متغیر میانگیر گروه تصمیم‌گیری است. فرایند نیز این است که تصمیم‌گیرندگان خود را در وضعیتی می‌بینند که با سیاست قبلی را ناممکن می‌کند یا آنها را وامی‌دارد تا دست کم، سیاست خود را ارزیابی مجدد کنند.<sup>۴۰</sup>

رهگیری فرایندهای تصمیم‌گیری نشان می‌دهد که برای توضیح پایان دادن به جنگ سه تبیین بسیار متعارف از چگونگی آن نه‌نیاز است، نه کافی. تبیین برنده و بازنده رابطه مستقیم بین شکست در یک عملیات یا نقطه چرخش مهم با تصمیم برای پایان دادن به جنگ را نشان نمی‌دهد. نظریه دستاورد-هزینه با توجه به اهداف جنگ و بهای آن گمراه‌کننده است. تبیین رهبری هم بر نقش به اصطلاح کبوترها تأکید می‌کند. مقایسه موارد زیاد ما را به این نتیجه می‌رساند که تغییر نظم دوم در تبیین پایان دادن به جنگ کارآمد است.<sup>۴۱</sup>

تا قاعده بازی دیگری را اعمال کنند. البته، عواملی، مانند قدرت، دسترسی، اطلاعات و فرصت شکل‌دهی مجدد به مسئله نیز مطرح است. پرسش مهمی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که ارزشها در چه زمانی و تحت کدام شرایط در ذهن رهبران به خطر می‌افتد.

### کاتالیزورهای تغییر از نوع دوم

بر اساس نظریه تغییر نظم دوم، فرایند تغییر سیاست زمانی آغاز می‌شود که مسئله مورد نگرانی مجدداً چهارچوب بندی شود. عوامل متعددی می‌تواند به این فرایند منجر شود. فرایند تغییر، زمانی آغاز می‌شود که تصمیم‌گیرنده، جنگ نظامی را مسئله ببیند، اما چه

### به گفته کلاوزویتس،

#### پیروزی کامل سه جزء دارد:

#### ۱) از دست رفتن توان مادی دشمن،

#### ۲) از دست دادن روحیه و

#### ۳) پذیرش صریح موارد ذکر شده

#### از سوی طرف شکست خورده

چیزی علت این شناخت است؟ سه کاتالیزور می‌تواند مفید واقع شود. این سه کاتالیزور عبارت‌اند از: ۱) افراد جدید، ۲) اطلاعات جدید و ۳) شرایط جدید. در اولی، فرضیه این است که رهبران جدید و متمایل به صلح، تصمیم به پایان دادن به جنگ می‌گیرند. در این معادله، متغیر مستقل افراد جدید است. این افراد که به صلح متمایل هستند، در گروه تصمیم‌گیری قرار می‌گیرند. متغیر میانگیر نیز سماجت و پیگیری، نزدیکی و مجاورت افراد جدید به حلقه (تصمیم‌گیری) داخلی است. فرایند گروهی نیز پیگیری افراد و متقاعد شدن دیگر اعضا برای تجدید نظر است. این فرایند نباید با نظریه بازها و کبوترها اشتباه شود؛ زیرا، افراد جدید علت

## بن بست تصمیم گیری برای پایان جنگ

ممکن است به چند دلیل باشد:

نخست، در انتظار بسیج ماندن و امید بستن به فعالیت‌های جنگی؛

دوم، انتظار نسبت به آثار نوآوری فناوری پیش بینی شده؛

همچنین، دوراهی ناشی از رایحه پیروزی و طعم تلخ نتایج

ادامه جنگ نیز گمراه کننده است؛ بنابراین،

تا زمانی که یکی از این دو غلبه پیدا نکند، جنگ ادامه می یابد

### نتیجه گیری

قسمت نخست این مقاله به پرسشها، مباحث مفهومی و متغیرهای مربوط به پایان جنگ اختصاص یافت. در بحث تعریف بدین نتیجه رسیدیم که پایان جنگ لزوماً، به معنای صلح نیست. پایان جنگ پاره ای از اقدامات حقوقی سیاسی و نظامی است که در نتیجه آن، عملیات مسلحانه بین دو طرف درگیر پایان می یابد. پایان جنگ شرط لازم برای صلح است؛ صرف نظر از اینکه مسائل اساسی بین دو طرف که به جنگ منجر شده بود، حل و فصل شده باشد یا نه، در ضمن، پایان دادن به جنگ براساس متغیرهای مختلف گونه های متفاوت دارد. پایان جنگ ممکن است به صورت پایان مخاصمات و پایان موقت مخاصمات باشد. در هر یک از این موارد، امکان دارد بدون برقراری هر نوع قراردادی بین دو طرف، جنگ پایان یابد و زمینه ساز صلح بشود. همچنین، ممکن است جنگ به همین صورتی که گفته شد، پایان یابد، بدون اینکه مسائلی، مانند استرداد اسیران و بازگشت به مرزهای بین المللی حل و فصل شود.

عوامل و متغیرهایی که پایان دادن به جنگ را باعث می شود، نیز زیاد است. استراتژی عامل مهمی در این بین است. منظور از استراتژی نیز رابطه بین جنگ و اهداف سیاسی است که برای آن در نظر گرفته می شود. عامل لجستیک در کنار استراتژی اهمیت ویژه دارد، حتی برخی از استراتژیستها معتقدند لجستیک نقش بیشتری

در روند جنگ دارد. سلاح و فناوری در همین ارتباط معنا می یابد. توضیح داده شد که چنانچه فناوری نوآوری در تسلیحات را باعث شود، به گونه ای که سلاح جدید تکان دهنده باشد و تردید ایجاد کند، در پایان دادن به جنگ کارساز است. با این حال، به دلیل آنکه معمولاً، فناوری طی زمان نتیجه می دهد؛ بنابراین، معمولاً، عامل فناوری تعیین کننده نیست.

افکار عمومی نیز در بحث پایان جنگ مورد توجه است. با این همه نسبت به نوع و میزان اثرگذاری مردم بر پایان جنگ اختلاف نظر وجود دارد. برخی مردم را عامل تشدید جنگ و مانع صلح و گروهی مردم را طرفدار صلح می دانند. در مطالعه اثر مردم در پایان دادن به جنگ باید نخبگان نیز در نظر گرفته شوند. بحث این است که رفتار مردم مورد سوء استفاده نخبگان قرار می گیرد. همچنین، در جنگ اتمی و جنگ متعارف مردم، رفتار مختلفی از خود نشان می دهند. در جنگهای اتمی، ممکن است مردم نقش منفی در عقلانی کردن رهبران خود داشته باشند. به هر حال، این عامل نیز تحت شرایط متفاوت به گونه های مختلف عمل می کند. بحثهای ارزشی، میزان خسارت، به ویژه تعداد کشته شدگان و زخمیان و نیز طولانی شدن جنگ از عواملی است که در شکل دهی واکنش مردم نقش دارد، در ضمن، نقش مردم در پایان دادن به جنگ در نظامهای سیاسی متفاوت نیز مختلف است. به همین دلیل، در حکومتهای مبتنی بر دموکراسی مردم نقش



## پادداشتها

- 1- Berenice, 1969:4.
  - 2- Handel, 1982:42
  - 3- Singer and Small, 1989:66.
  - 4- Staudenmaier, 1980:228.
  - 5- Graig and Gorge, p.225.
  - 6- Berenice, 1969.
  - 7- Khan, 1970:133-172.
  - 8- Witmann, 1997:743.
  - 9- Wright, 1970:51-52.
  - 11- Brenicie, 1969.
  - 12- Staudenmaier, .1980:332-334.
  - 13- Halprin, 1980:86-95.
  - 14- Wright, 1964:226.
  - 15- Klingberg, 1964:3.
  - 16- Craig and George, 1972:222-5.
  - 17- Englebrecht, 1992:40.
  - 18- Brenice, 1969.
  - 19- Calhan. 1994.pp.18-19.
  - 20- Englbrecht, 1992:3.
  - 21- Brrenice, 1964:304.
  - 22- Brerenice, 1969.
  - 23- Guerlace, 1971:24-28.
  - 24- Clouswitz, 233-234.
  - 25- Englerbreeht, 1992:28-29.
- ۲۶- این نظریه در بررس علل آغاز جنگ به طور جد مورد توجه نظریه پردازان جنگ و صلح نیز بوده است. کلیه مفاهیم و مفروضهای که در این نظریه برای تبیین پایان جنگ به کار می‌رود بررس علل جنگ نیز استفاده می‌شود. برای توضیح کامل در این زمینه رجوع شود به:
- The Cuuses of war:A Review of theories and Evidence, Jack Levy, 1989, pp.244-248 .
- 27- Goemans, 2000:5.
  - 28- Goemans, 2000:5.
  - 29- Goemans, 2000:3-5.
  - 30- Englebrecht, 1992:32-33.
  - 31- Handle, 1982:55-57.
  - 32- Englbrecht, 1992:582-585.
  - 33- Ikle, 1971:20.
  - 34- Ikle, 1971:83.
  - 35- Halperin, 1974:86-95.
  - 36- Siegal, 1988:47.
  - 37- Walgawic, 1974.
  - 38- Englbrecht, 1992:40.
  - 39- Englbrecht, 1992:333.
  - 40- Englbrecht, 1992:329.
  - 41- Englbrecht, 1992:337-338.

بیشتری در پایان دادن به جنگ ایفا می‌کنند.

در زمینه نقش نظامیان در پایان دادن به جنگ فرض بر این است که نظامیان در پایان دادن به جنگ تأثیر منفی دارند. با این حال، نمی‌توان این مطلب را به عنوان یک نظریه غالب در نظر گرفت. همان طور که در بحث گفته شد، در کشوری مثل امریکا نظامیان در پایان دادن به جنگ تأثیر مثبت دارند. به ساختار نظام سیاسی و میزان نفوذ نظامیان در ساختار سیاسی نیز در این بین باید توجه شود. رابطه نیروهای مسلح با جامعه نیز تعیین کننده است. هر اندازه این رابطه قوی تر باشد و نهادهای مدنی شکل گیری بیشتری داشته باشند نظامیان در پایان دادن به جنگ مؤثرتر خواهند بود. این گونه مسائل از موضوعاتی است که باید در مورد آن تحقیق بیشتری صورت گیرد.

شرایط عمومی جنگ نیز عامل قابل مطالعه‌ای است. انتخاب هدف و پافشاری بر آن، تأکید بر عملیات سرنوشت ساز بدون توجه به اینکه امروزه، چنین عملیاتی عملی نیست، عامل ایثار، پافشاری بر صلح با عزت، مشروط کردن مذاکره به دستیابی به دستاورد درخور توجه در جبهه، خوشبینی نسبت به استراتژی خودی، در انتظار بسیج ماندن و در انتظار نوآوری تکنولوژیک بودن از جمله عواملی است که طولانی شدن جنگ را باعث می‌شود. با توجه به تعریف پایان جنگ و گستردگی پرسشهای مربوط به پایان دادن به جنگ، پرسشی که بیش از همه مطرح می‌شود، این است که چرا و چگونه یک جنگ پایان می‌یابد؟ چنانچه قرار باشد تمامی عوامل و متغیرهای ذکر شده در تبیین پایان جنگ اعمال شود، چیزی جز تشویش حاصل نخواهد شد؛ بنابراین، باید به نظریه‌های پایان جنگ پرداخته شود.